

## یاد و خاطره‌ای از دو استاد

### سیف‌الله وحیدنیا

.... سال ۱۳۱۸ پس از اخذ تصدیق ششم ابتدایی، در دبیرستان سعدی اصفهان نام‌نویسی کردم. دبیرستان سعدی در سال ۱۳۱۴ در زمینی به مساحت ۱۴۰۶۰ مترمربع، در جوار بنای تاریخی عالی قاپوی اصفهان پی‌نهاده شده و دو سال بعد، مقارن با هفتصدمین سال تألیف گلستان سعدی گشایش یافته بود و من دو سال پس از افتتاح مدرسه در آن دبیرستان به تحصیل مشغول شدم. در دبیرستان سعدی و دبیرستان صارمیه<sup>۱</sup> توفیق استفاضه از محضر دو استاد ادبیات نصیب من شد که ذیلاً به اختصار، به ترجمهٔ احوال آن دو می‌پردازم و خاطره‌ای نیز از آنان نقل می‌کنم:

این دو استاد یکی شیخ اسدالله ایزدگشسب بود و دیگری سیدمحمد صدرهاشمی. ایزدگشسب مردی وارسته، عارف، مهربان، خلیق، آرام، کم‌حرف، بی‌آزار و خوش‌سیما بود. اندامی بلند و چهره‌ای شاد و متبسم داشت، لباده‌ای بلند می‌پوشید. ریش و سیل جو گندمی‌اش به هم پیوسته و چهره‌ای جالب و جذاب بوجود آورده بود. وی در سال ۱۲۶۲ شمسی در گلپایگان اصفهان چشم به جهان گشوده بود و در زادگاه خود صرف و نحو و منطق و فقه و اصول و کلام را فرا گرفته و پس از آن به اصفهان آمده بود و قوانین‌الاصول را نزد آیت‌الله حاج‌آقا حسین بروجردی و شرح منظومه را نزد آقا محمدعلی تویسرکانی و حکیم جهانگیرخان قشقای فرارفته و سپس عازم نجف شده و از حوزهٔ درس شیخ محمد باقر اصطهباناتی، معروف به شهید رابع بهره‌جسته و از او لقب شمس‌الحکما یافته بود. شیخ پس از آن به ایران بازگشته و به خراسان رفته بود و در خدمت ملا سلطانعلی گنابادی به وادی عرفان و سلوک الی‌الله قدم نهاده و در سال ۱۳۵۰ هجری قمری از جانب حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه مآذون در ارشاد شده و ملقب به ناصرعلی گردیده بود. ایزدگشسب چندی بعد از خراسان به اصفهان بازگشته و در سال ۱۳۰۵ خورشیدی مجله عنقا را در این شهر منتشر نموده است. فقط ۱۲ شماره در مجله عنقا در سال ۱۳۰۵ (۱۳۴۴ قمری) به چاپ رسیده و در

اردیبهشت سال ۱۳۰۶ تعطیل شده است.

عبدالحسین همتیار اصفهانی طلوع مجلهٔ عنقا را چنین بشارت داده است:

تعالی الله، تعالی الله که عنقا  
چو شمس<sup>۲</sup> از قاف دانش شد هویدا  
برای سال طبعش گفت نیکو  
دل سیمرخ<sup>۳</sup> شد تاریخ عنقا

آقای صدر هاشمی در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران نوشته است: «... مرحوم ایزدگشسب مردی وارسته و دارای فضایل اخلاقی و در سلک تصوف به مقام مرشدی رسیده بود. وی از پیروان حاج ملاسلطانعلی گنابادی و در اصفهان ادارهٔ این سلسله به عهدهٔ او، یعنی شیخ گنابادیها بود... وی مدتی در فرهنگ اصفهان به مدیری دبستان حکمت و چندی هم دبیر دبیرستانها بود...»  
ایزد گشسب ۳۸ جلد کتاب به فارسی و عربی نوشته و بیشتر آنها را در زمان حیات خود به طبع رسانده بود.

من در دورهٔ دوم دبیرستان صارمیه از محضر او استفاده می‌کردم و چون در حداقل سن شعر نیز می‌سرودم از راهنمایی‌های او بهره می‌بردم.

ایزدگشسب به سبب تسلط بر معارف و ادبیات فارسی در اداره کلاس بس موفق بود و دانش‌آموزان به او احترام می‌گذاشتند، وقتی بچه‌ها سر و صدا می‌کردند و نظم کلاس را مختل می‌نمودند، استاد بدون اینکه عصبانی شود انگشت سبابه را روی بینی خود می‌نهاد و دو سه بار می‌گفت: «سیت» به معنی ساکت باشید و همین اشاره شاگردان عاقل را کافی بود که آرام بگیرند و حرمت کلاس و استاد را نگاه دارند. در همان دوران در دبیرستان‌های سعدی و صارمیه اصفهان دبیر نخبه و زبدهٔ دیگری نیز به تدریس ادبیات مشغول بود، او صدر هاشمی نام داشت.

صدرهاشمی در سال ۱۲۸۴ شمسی در محلهٔ شمس‌آباد اصفهان در یک خانوادهٔ روحانی چشم به جهان گشوده بود. مقدمات ادبیات عرب و علوم قدیمه را در مدرسهٔ صدر اصفهان فرا گرفته و از دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران و دانشسرای عالی لیسانس دریافت داشته بود. وی در سال ۱۳۱۹ در مدارس اصفهان به تدریس ادبیات فارسی پرداخته و مدیریت دبیرستان فرهنگ را هم که متعلق به پدر خانمش (آقا مجید فرهنگ) بود بر عهده گرفته بود.

صدر هاشمی کوتاه، هیكلی ثمین، چهره‌ای گندمگون و عینکی ذره‌بینی بر چشم و در تمام فصول سال کت و شلوار و جلیقه و کراوات بر تن داشت. در ادارهٔ کلاس خیلی جدی و سختگیر بود. اگر دانش‌آموزی بازیگوشی می‌کرد و یا در انجام تکالیف خود تکاهل روا می‌داشت، او را تنبیه می‌کرد و سیلی محکمی بر صورت او مینواخت.

روزی در کلاس به قصد تنبیه یکی از دانش‌آموزان (که هم اکنون در تهران طیب و از اساتید دانشگاه است) به راه افتاد. دانش‌آموز که از قصد او آگاه شده بود، خود را از پنجره به خارج کلاس پرتاب کرد. تنبیه مداوم بچه‌ها و ادامهٔ این وضع سبب شد که تنی چند از آنان در خارج از دبیرستان جلسه‌ای تشکیل دهند و برای مقابله با استاد چاره‌اندیشی کنند.

روز بعد وقتی صدراعظمی خواست بهمن روشن (یکی از دانش‌آموزان و پسر محمدعلی روشن که در شهریور ۱۳۲۰ در مجلس شورای ملی سنگی به فروغی نخست وزیر پرتاب کرده بود) را تنبیه کند روشن پیشدستی کرد و سیلی محکمی به صورت استاد زد. کلاس بهم خورد و تعدادی از دانش‌آموزان از روشن حمایت کردند. صدر هاشمی به دفتر دبیرستان رفت و به مدیر مدرسه شکایت برد. در نتیجه بهمن روشن از تحصیل در کلیه مدارس اصفهان محروم شد و برای ادامه تحصیل به تهران رفت و دانش‌آموزانی که جلسه تشکیل داده و با روشن همدلی کرده بودند، از دبیرستان سعدی اخراج شدند.

صدر هاشمی از آن پس دیگر دانش‌آموزان را کتک نزد و در دبیرستان صارمیه در طول چند سالی که من فیض‌یاب محضرش بودم چنین حرکتی از او ندیدم. نکته جالب اینکه آقا مجید فرهنگ پدرخانم او هم که مدیر و مؤسس دبیرستان فرهنگ بود در کلاس شاگردان را تنبیه می‌کرد و سیلی می‌زد و این عمل در آن ایام در اصفهان منحصر به آقا مجید فرهنگ و صدر هاشمی بود.

همانطور که نوشتم صدراعظمی در کلاس درس سختگیری زیاد داشت. دیکته‌هایی می‌گفت که پر از لغات مشکل و نامأنوس بود و در پایان کلاس دفترچه‌های دانش‌آموزان را با خود می‌برد و با دقت آنها را بررسی و تصحیح می‌کرد و نمره می‌داد. دفترهای دیکته و انشاء دانش‌آموز باید مرتب و تمیز باشد و در جانب راست هر صفحه یکی دو سانتیمتر فضای خالی با خط قرمز از متن صفحه مجزا باشد تا ملاحظات و اغلاط و اظهار نظرهای خود را در آن حاشیه بنویسد. من دفتری از آن زمان دارم که همه نمرات آن عالی است و در حواشی صفحات آن به خط استاد عبارت خوب و خیلی خوب نوشته شده است.

روزی اوراق انشا امتحانی دانش‌آموزان را که تصحیح کرده و نمره داده بود به کلاس آورد و ضمن بیان مقدمه‌ای مبنی بر توجه و علاقه به فرهنگ و ادبیات فارسی و تشویق دانش‌آموزان به مطالعه کتابهای مفید و بخصوص متون ادبی - دو نمونه از انشاهایی امتحانی را در کلاس خواند.

یکی بالاترین نمره را گرفته و از آن من بود که نام برد و نام نویسنده دیگری که کمترین نمره را گرفته بود ذکر نکرد. نمره بهترین انشاء را ۱۶ بدترین را ۲ داده بود و برای همه تعجب‌آور بود که چگونه استاد نمره ۱۶ داده است. چون نمره‌های ایشان برای اوراق انشاء نمره دوازده بیشتر نبود...

... در سال آخر دبیرستان صارمیه من و دو سه نفر دیگر از دانش‌آموزان روابط روحانی و صمیمانه‌ای با دبیران خودمان پیدا کردیم. اغلب روزهای جمعه آقایان صدر هاشمی، هنر فر، تدین، موسوی، عزیزاده و ... طبق دعوت من به دستگرد<sup>۴</sup> (بخش ۵ - اصفهان) می‌آمدند و در باغ مصفایی که پدرم آراسته بود و اطراف آن را نهرهای آب احاطه کرده بود به استراحت می‌پرداختند.

ناهار را خودمان با کمک استادان، خیلی بی‌تکلیف تهیه می‌کردیم و غالباً عبارت بود از کباب‌برگ یا طاس کباب و مخلفات آن.

یکی از دانش‌آموزان بنام پازوکی که در حال حاضر در تهران به طبابت اشتغال دارد، ویولون می‌نواخت و

در این هنر استاد بود. بهر حال روز را در کمال خوشی و آرامش می‌گذرانیدیم. استاد صدر هاشمی داستانهای عبرت‌آور تاریخی نقل می‌کرد که برای ما بسیار جالب بود و حکم کلاس درس و تحقیق را داشت. از آن ایام عکس‌هایی نیز به یادگار گرفته شده که در آرشیو مجله وحید محفوظ است.

... در سال ۱۳۳۹ من پس از فراغت از تحصیل و بازگشت از اروپا با سمت ریاست یک مؤسسه اقتصادی دولتی به اصفهان رفتم و از فرصت استفاده کرده و امتیاز مجله وحید را بدست آوردم و انجمنی نیز به همین نام تأسیس کردم که دانشمندانی چون دکتر عبدالباقی نواب رییس دانشکده ادبیات اصفهان، عبدالحسین سپنتا شاعر و نویسنده و مدیر روزنامه سپنتا، مجتبی کیوان معاون بانک ملی اصفهان و شاعر و نویسنده نامدار آن زمان و چند نفر دیگر از اصحاب فضل و کمال عضویت آن انجمن را داشتند.

روزی خدمت آقای صدر هاشمی رفتم و نیت خود را مبنی بر نشر مجله وحید با او در میان نهادم و تقاضای همکاری کردم. استاد که در آن زمان در دانشکده ادبیات اصفهان تدریس می‌کرد مرا تشویق کرد و قول همکاری داد و پس از آن که من مجله وحید و انجمن ادبی وابسته به آن را در تهران دایر کردم، استاد صدر هاشمی و استاد دکتر هنرفر که هر دو در دانشگاه اصفهان به تدریس اشتغال داشتند مقاله‌هایی فرستادند که در مجله وحید به چاپ رسید.

... مرحوم صدر هاشمی قریب پنج‌سال روزنامه چهلستون را در اصفهان منتشر کرد و ای کاش به این کار نمی‌پرداخت، چون روزنامه‌های محلی در شهرستانها خریدار ندارد و درآمد مدیران جراید از رهگذر آگهی‌های ثبتی است. روزنامه‌های قدیمی اصفهان از قبیل: عرفان، اصفهان و راه نجات و دانش مکرم که دهها سال سابقه انتشار داشتند، سهم اصلی آگهی‌ها را به خود اختصاص داده بودند و آقای صدر هاشمی هم به اعتبار فضل و دانش خود می‌خواست سهم کافی از آگهی‌ها داشته باشد و این امر موجب درگیری با دیگر مدیران جراید و اداره ثبت را فراهم می‌آورد و وقت استاد را به خود مشغول می‌داشت و اعصاب او را هم خسته می‌کرد. اگر صدر هاشمی بیشتر به کار تألیف و ترجمه می‌پرداخت اجر معنوی و مادی او هم بیشتر بود. چنانکه کتاب تاریخ جراید و مجلات او یکی از منابع اصیل و مراجع تاریخ مطبوعات ایران بشمار می‌رود. همچنین سایر تألیفات او.

من چند شماره روزنامه و مجله و عکس منحصر به او اهدا کردم که همه را در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران مورد استفاده قرار داده است. نشریه تخت جمشید و روزنامه بوستان از جمله جرایدی است که به خدمت استاد دادم. عکس و شرح حال آقای مجدالعلی بوستان مدیر روزنامه نیز از یادگارهای من است. در آرشیو مجله وحید نامه‌ای از استاد جلال‌الدین همائی هست که در سال ۱۳۰۸ شمسی به مرحوم وحید دستگردی مدیر مجله ارمان نوشته و درخواست کرده است تا مجله ارمان برای آقایان محمد صدر هاشمی و حسام‌الدین دولت‌آبادی بعنوان مشترک مجله فرستاده شود.

باری، استاد صدر هاشمی مردی محقق، دانشمند، سخت‌کوش و عاشق و فریفته فرهنگ و ادب فارسی بود. اگر در کلاس و درس سختگیری می‌کرد، صرفاً روی علاقه به فرهنگ و پیشرفت دانش‌آموزان بود و می‌خواست همه شاگردانش زحمت مطالعه و تحقیق را بر خود همواره کنند و از درس و بحث و فحص

و کلاس غافل نمانند.

حاصل زحمات و تلاش‌های او در دبیرستانهای اصفهان و دانشکده ادبیات آن دیار پرورش جمعی محقق برجسته و بی‌ادعاست که هم اکنون به کار دانش سرگرم و گرمی بخش معهد فضل و دانشند. آخرین یادگار نیت صدر هاشمی مجموعه‌ی ارزنده‌ی کتابهای اوست که به کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان اهداء شده و مورد استفاده ارباب تحقیق است. استاد در بیستم فروردین سال ۱۳۴۴ در اصفهان بدرود زندگی گفت و در آرامگاه خانوادگی در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. استاد بلاعقب بود و فرزندی نداشت و تألیفات و زاده‌های اندیشه خود را فرزندان خویش می‌دانست. خدایش بیامرزد.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. دبیرستان صارمیه یکی از قدیمی‌ترین مدارس متوسطه اصفهان است که با سرمایه اکبر میرزا مسعود (صارم‌الدوله) فرزند ظل‌السلطان تأسیس و بنام او نامگذاری شده است.
۲. تخلص ایزدگشسب شمس بوده است.
۳. دل سیمرغ به ترتیب حروف ابجد برابر با ۱۳۴۴ می‌شود.
۴. عموی من مرحوم وحید دستگردی درباره مولد خود، دستگرد در دیوان سرگذشت اردشیر چنین سروده است:

تعالی‌الله نه ده زیبا بهیستی	ز مرد سبزه عنبر خاک و خشتی
نسیم مشکبیزش عیسوی دم	به عیسی حامله خاکش چو مریم
هوایش از غبار اندوه آزاد	غبارافشان طرف دامنش باد
خجل خلد برین از باغ و راغش	فزون در جلوه از طاووس زاغش
ز باغش هفت جنت نیم آیت	ز جویش حوض کوثر یک روایت
درختانش زبس داده بهم دست	نیارد ماه و خویشتن در آن دست
چو موسیقار مرغانش خوش آواز	در آتش‌گاه گلشن آشیان‌ساز
گلش بی‌خار و خارش غیرت گل	شده سرمست از انگورش خم مل
به دست تاک چون زاهد نگون‌سار	هزاران سجد از لولوی شهوار